



سرلشکر محمود بهارمست

بدی نبود. اما عیب این برنامه‌ریزی در آنجا بود که این افسران از جمله آذر، همچنان که بعدها در جریان حادثه گنبد قابوس دیده شدند، متکی به خود یا ملت ایران و نیروی انقلابی داخلی نبودند. تکیه عمده آنان روی حمایت شوروی بود که تازه رابط آنها با شوروی عبدالصمد کام‌بخش بود. آنها تصور می‌کردند شوروی صرفاً در جهت حمایت از یک دارودسته کمونیستی برادر، همه امکانات خود را بی‌دریغ در اختیار آنها خواهد گذارد و بدون هیچ چشم‌داشت سیاسی، اقتصادی و ارضی، حکومت انقلابی کمونیستی ایران را به حال خود رها خواهد کرد.

تازه شورویها در ایران به صورت یکسان و متحدالشکل رفتار نمی‌کردند. چند جریان مختلف هر کدام بسته به برنامه‌ها و نقشه‌ها و رابطین و منافع خود با ایرانی‌ها برخورد می‌کردند.

جریان اول جریان سیاست رسمی وزارت خارجه شوروی بود که از طریق سفیر و مقامات رسمی اعمال می‌شد. این جریان روی رجال دولتی ایران مانند قوام‌السلطنه و سهیلی حساب باز کرده بود؛ زیرا قوام مستقل عمل می‌کرد و از دستورهای مقامات انگلیسی تبعیت نمی‌کرد. سهیلی نیز به این علت که در مقابل روسها هم مانند انگلیسیها کاملاً گوش به فرمان بود و هر چه می‌گفتند می‌پذیرفت مورد توجه روسها بود.

ایرج اسکندری در کتابی که افکار و برداشتهای او را بیان می‌کند می‌نویسد من لاقلاً سه جریان مختلف را شخصاً پیدا کرده‌ام و این سه جریان بسته به اینکه کدامشان پیون (Pion) و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده باشند، پیش می‌برند و گزارش می‌دهند ولی کمیته مرکزی را می‌دانم که دخالتی ندارد.^(۱۴)

تصور می‌کنیم جریان دوم، جریان مستقیم N.K.V.D یا سازمان امنیت دولتی شوروی بوده که در ایران به وسیله عمال خود به هواداران حزب دستورهایی می‌داده و عملیات جاسوسی و خرابکاری و ضدجاسوسی و کشتن مخالفان و از جمله روسهای سفید و داشناکها و عمال آلمان نازی را هدایت می‌کرده است.

جریان سوم جریانی بوده که احتمالاً مستقیماً از سازمان سلف جی.آر.یو یعنی

سازمان جاسوسی نظامی ارتش شوروی دستور و الهام می‌گرفته است و این جریان نیز در سطح بسیار بالا و گسترده در مورد مسائل نظامی به ویژه در رابطه با کشورهای غربی کسب اطلاعات می‌کرده و عواملی در اختیار داشته است. جریان چهارم جریانی بوده که احتمالاً از کمین فورم دستور می‌گرفته و برنامه‌ریزی درازمدت برای اشاعه مسلک کمونیسم در ایران و در درازمدت، روی کارآوردن یک نظام مارکسیستی را در این کشور تدوین می‌کرده است. جریان پنجم جریان ناسیونال شووینسی آذربایجان شوروی بود که به وسیله سازمان محلی N.K.V.D و ارتش آن جمهوری و تحت تعالیم و فلسفه‌بافی‌های رهبران آذربایجان شوروی شکل می‌گرفته است، بنابه گفته ایرج اسکندری «غلام یحیی و اطرافیان او نماینده این جریان» بوده‌اند. (۱۵)

این جریان آخر سخت معتقد بوده که آذربایجان دو قسمت بوده که یکی آن شمالی و دیگری جنوبی است، روسهای تزاری یک‌دوم آن را که شمالی باشند به صورت غنیمت جنگی از دولت و نظام فتودالی و عقب‌مانده ایران در عصر قاجار گرفته‌اند اما در طول مدتی نزدیک به صد و بیست سال، استیلای روسیه آنجا را متمدن و پیشرفته کرده است و اینک زمان آن است که بخش جنوبی آن نیز به قسمت شمالی ملحق شود؛ از این رو به محض اینکه نیروهای ارتش سرخ در شهریور ۱۳۲۰ وارد آذربایجان شد، به وسیله عمالی که در میان مردم داشتند و عده‌ای از مهاجرین و ارمنیان که در آن زمان خیلی روی شوروی حساب می‌کردند و تأسیس جمهوری ارمنستان شوروی را به منزله تحقق آرزوهای خود برای ایجاد یک کشور ارمنی می‌دانستند، شروع به تبلیغات و میتینگ و تظاهرات کردند و افسران بادکوبه‌ای مردم عادی و ناآگاه را تشویق می‌کردند که در باغ ملی تبریز اجتماع کنند و زیر بیانه‌ای مبنی بر درخواست وحدت با آذربایجان شمالی! را امضا نمایند. (۱۶)

این جریانها، هر چند در اصل موضوع که اشاعه مرام کمونیسم در ایران، فراهم آوردن تسهیلات و چیدن مقدمات لازم برای شکل‌گیری انقلاب کارگری و روی کارآوردن یک نظام سوسیالیستی از نوع بلوک اروپای شرقی بعد (طبق الگوهایی که تا

سال ۱۹۵۰ در لهستان، چکسلواکی، مجارستان، بلغارستان، رومانی و آلبانی اجرا شد و کمونیستها زمام امور را در دست گرفتند)، دست انداختن بر منابع نفت ایران و جبران زیانهای اقتصادی هنگفت شوروی در جریان جنگ جهانی دوم، اختلافی با هم نداشتند اما هر یک به صورت خاصی عمل می‌کردند که گاهی در مرحله اجرا به تضاد هم می‌انجامید.

از آن جمله جریان وابسته به آذربایجان شوروی فقط به مسأله انتزاع آذربایجان ایران می‌اندیشید و دیگر مسائل ایران برای طراحان آن تز در مراحل بعدی قرار داشت یا اصولاً مورد نظر نبود. (۱۷)

جریان وزارت خارجه شوروی سعی داشت برای جلوگیری از سوءظن و مخالفت و جبهه‌گیری آمریکایی‌ها و انگلیسیها ظواهر دیپلماتیک و نزاکت سیاسی را حفظ کند و از وقتی سادچیکف در سال ۱۳۲۵ به ایران آمد این جنبه قوی‌تر شد زیرا سادچیکف یک دیپلمات حرفه‌ای و کارگشته بود و میل داشت همه فعالیتها زیر نظر و از مجرای سفارت اداره شود. (۱۸)

جریانهای دیگر نیز هر کدام مطابق مصلحت دستگاههای متبوع خود رفتار می‌کردند. در مواردی کار آنها به رقابت می‌رسید که هدف همه این رقابتها جلب رضایت و نظر موافق استالین بود.

در حقیقت هر جریانی سعی داشت جریانهای موازی را کنار بزند و زودتر و آسانتر و بهتر نیات استالین را پیاده کند. اظهارات و نوشته‌های بیشتر افسران عضو سازمان مخفی در سالهای بعد (حتی متعصب‌ترینشان) نشان می‌دهد که اکثراً در آن دوران راه خطا رفته‌اند، بیهوده و روی خیال و گمان و ساده‌دلی، شوروی را کشوری مترقی، حامی جنبش‌های آزادیخواهانه و ترقی‌خواهانه پنداشته‌اند. از دل و جان کوشیده‌اند تا دستورهای برادران بزرگتر در کشور مادر آیین کمونیسم را انجام دهند ولی بعدها ماجرای آذربایجان و سپس قضایای پس از ۲۸ مرداد ثابت کرد که شورویها هم همان راه و رویه رژیم تزاری را منتها تحت عناوین و پوشش‌های مترقی‌نمای جدید دنبال

می کرده‌اند.

در حقیقت شورویها میل نداشته‌اند ایران به صورت یک کشور مستقل و قدرتمند و دمکرات و مردم آن مردمی مرفه و سیر و خوشبخت و آزاد از استثمار انگلیسیها متجلی شود بلکه قصد داشتند:

۱- اولاً در ایران یک منطقه حریم امنیت سیاسی، نظامی، اقتصادی ایجاد کنند.

۲- ثانیاً ایجاد منطقه حریم اقتصادی یعنی چنگ انداختن بر منابع سرشار نفت ایران و دیگر منابع طبیعی مانند جنگل و استمرار غارت شیلات و در مجموع تصاحب مجدد همه آن منابع ثروتی که در عصر تزاری، روسها آنها را به قیمت مفت به یغما می‌بردند.

۳- در صورت امکان، جدا کردن ایالات حاصلخیز و پرجمعیت شمال ایران مانند آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استفاده از ثروتهای طبیعی و محصولات کشاورزی و صنعتی آن استانها برای جبران خسارات دوران جنگ جهانی دوم و از میان رفتن آن همه منابع تولیدی، کشاورزی، کانی و صنعتی کشور شوروی به وسیله آلمانی‌ها.

۴- باز در صورت مساعد بودن شرایط، رسیدن به آبهای گرم جنوب و در اختیار داشتن جند بندر مهم ترانزیتی حتی در بلوچستان و بندرعباس.

۵- حمایت از پروسه شکل‌گیری یک نظام سوسیالیستی دست‌نشانده و گوش‌به‌فرمان در ایران و تبدیل ایران به یک کشور صددرصد دوست و وفادار.

بدین ترتیب استالین نیز از خواستهای سیاستمداران سنتی روسیه تزاری که قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را حق طبیعی روسیه می‌انگاشتند پیروی کرده، خواهان کسب امتیازات وسیعی در ایران بود و حزب توده و سازمانهای وابسته به آن چه آشکار و چه مخفی به صورت عوامل مطیع شوروی، وظیفه داشتند طرحها و برنامه‌های توسعه نفوذ شوروی در ایران را پیاده کنند و حتی خود را به صورت سخنگویان مردم ایران جا بزنند.

وقتی جنگ جهانی در اردیبهشت ۱۳۲۴ پایان یافت و روسها دانستند که مکلف

هستند طبق قرارداد اتحاد سه گانه طی شش ماه پس از خاتمه جنگ، خاک ایران را ترک گویند، به فکر چاره جویی افتادند و این بود که از طریق عوامل خود که با امثال کام بخش و روستا و دیگران سر و کار داشتند به حزب توده دستور دادند دست به اقدامات گسترده‌ای بزنند که اولین آن تدارک برای یک انقلاب در شهریورماه ۱۳۲۴ بود.

شایعه انقلاب در اواخر تابستان ۱۳۲۴، در محافل تهران و شهرستانها از همان آغاز سال ۱۳۲۴ به شدت منتشر شد و این شایعه به گونه‌ای وسعت یافت که عده زیادی وقوع آن را محتوم می دانستند.

لشگر خراسان به دلیل تعداد قابل توجه افسرانی که مخفیانه عضویت در سازمان مخفی را پذیرفته بودند، محیط مناسبی برای گردهمایی افسران توده‌ای و اجرای بعضی از طرحهای مورد نظر حزب توده تشخیص داده شده بود. مسأله‌ای که باعث دلگرمی حزب توده می شد این بود که عده‌ای از افسران ارتش که به عضویت سازمان درآمده بودند افسرانی بودند که در رکن دوم ستاد ارتش خدمت می کردند و این عده کلیه تلگرافهای رمز و نامه‌های محرمانه را می خواندند و مفاد آن را به حزب اطلاع می دادند. در چنین روزهایی بود که مقدمات قیام یا در اصل شورش فراهم شد و به شرحی که خواهیم دید به مرحله اجرا درآمد.

www.KetabFarsi.com

فصل هفتم

فکر قیام نظامی - عشایری

در فرصت بین پایان جنگ و خروج ارتش شوروی از ایران و انتخاب لشکر هشتم خراسان به عنوان نخستین هسته جنبش

سیاست شوروی در سال ۱۳۲۴ ش / ۱۹۴۵ م

در سال ۱۳۲۳ با رد پیشنهاد شوروی مبنی بر درخواست اعطای امتیاز نفت شمال به وسیله دولت ساعد و قانونی که در مجلس شورای ملی به تصویب رسید، و براساس آن مجازاتهای شدیدی برای کسانی که در مورد اعطای امتیاز نفت به بیگانگان اقدام کنند وضع شد؛ روسها به شدت رنجیدند و در صدد نشان دادن واکنش برآمدند.^(۱)

دولت شوروی، هیچ کاری را مناسبتر از ایجاد اغتشاش در شمال کشور، حمایت از نهضت‌های به اصطلاح دمکراتیک، جدا ساختن قسمتی از ایالات شمالی به عنوان سرزمین‌های آزاد شده و در مجموع تهدید دولت ایران با این ابزارها نمی دانست دولت شوروی با تجاربی که از انقلاب چین در دوران کومین‌تانک، آزاد ساختن بخشهایی از ایالات آن کشور به وسیله نیروهای مائوتسه‌دون، و گسترش این نواحی به مناطق مجاور داشت، در صدد برآمد در ایران نیز سرزمین‌هایی جدا ساخته و آزاد شده به وجود آورد و از این راه دولت ایران را که چشم به رهنمودهای آمریکا و انگلستان داشت، به انقیاد در برابر خود وادارد.

چون جنگ جهانی در حال پایان گرفتن بود، روسها در صدد برآمدند قبل از پایان جنگ و فرارسیدن فرصت شش ماهه تخلیه ایران، کار را یکسره کنند و برنامه‌ای را که در

اروپای شرقی می خواستند اجرا نمایند، همزمان در ایران که اهمیت استراتژیک آن کمتر از اروپای شرقی و بالکان نبود پیاده کنند.^(۲)

دو طرز فکر در حزب توده

حزب توده به دو گروه معتدل و رادیکال تقسیم شده بود معتدل‌ها مانند ایرج اسکندری و دکتر کریم کشاورز معتقد بودند از طریق فعالیتهای مطبوعاتی و تبلیغاتی و پارلمانی بتدریج باید پله‌های موفقیت را یکی پس از دیگری پیمود و سرانجام با به دست آوردن اکثریت نمایندگان در مجلس شورای ملی و ائتلاف با احزاب دیگر، و شرکت در کابینه موقعیت را برای به دست گرفتن حکومت آماده ساخت.^(۳)

الگویی که در برابر این جناح بود پیروزی کمونیست‌ها در کشورهایمانند چکسلواکی و رومانی و مجارستان و بلغارستان و لهستان بود. و با توجه به شرایط ناهنجار جامعه ایران و ضعف قوای نظامی و انتظامی و اشاعه فقر و گرسنگی و نارضایی عمومی امکان رسیدن به مقصود را دور نمی دانستند.

این جناح برای مبارزه با هیأت حاکمه، همکاری و ائتلاف با احزاب ملی و رهبران خوشنام یا رجال با سابقه مخالف وضع موجود را تجویز می کردند و به همین دلیل گهگاه صحبت از اتحاد همه جانبه احزاب آزادیخواه به عمل می آوردند و یا با مطبوعات مختلف‌المسلک مؤتلف می شدند و گاهی از اظهارات دکتر مصدق در مجلس حمایت می کردند و زمانی نیز با قوام السلطنه به مذاکره و بحث می پرداختند.^(۴)

در مقابل این جناح معتدل و معتقد به رویه‌های دمکراتیک، جناح تندرو و مأمور حزب توده به ریاست کامبخش که سابقه جاسوسی به دفع دولت شوروی را داشت و نام مستعار او «قنبراف» بود خط مشی دیگری پیشه کرده عملیات پنهانی و براندازی را یگانه راه پیروزی می دانستند.^(۵) مناسبات جناح تندرو حزب توده با دولت شوروی بسیار نزدیکتر از روابط جناح معتدل بود و روسها به آنها اعتماد بیشتری داشتند. جناح تندرو و حزب توده در مواردی جناح معتدل را در مقابل کار انجام شده قرار می داد و

چون اقدامات تندروها مورد حمایت روسها قرار می‌گرفت معتدلین چاره‌ای جز تأیید و قبول و حمایت از آن اقدامات را نداشتند.^(۶)

هر چه جنگ جهانی دوم به مراحل پایانی خود نزدیکتر می‌شد آذر و همفکران او که از کامبخش دستور می‌گرفتند هیجان بیشتری از خود نشان می‌دادند و در صدد انجام یک انقلاب برای رسیدن به قدرت بودند.

موعد انقلاب در شش ماهه بین متارکه جنگ و تخلیه متفقین از ایران در نظر گرفته شده بود. زیرا قبل از این تاریخ سیاست همکاری کامل متفقین در مقابل دشمن مشترک مجال اعمال رقابت‌های سیاسی را در داخله ایران نمی‌داد و اگر این انقلاب تا قبل از تخلیه ایران بطور کامل میسر نمی‌شد در نظر بود ولو ناقص آن را آغاز کنند و با کمک مهاجرین و غیره تکمیل کنند. این موضوع به دفعات در جلسات تبلیغاتی و تعلیماتی حزب مطرح و بحث می‌شد و مورد حمایت روسها نیز قرار گرفت زیرا روسها از روش یکطرفه دولت ایران که حاضر به اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی نبود ناراضی بودند و مایل بودند قبل از تخلیه ایران حریم نفوذ خود را در شمال ایران مشخص کنند و امتیاز نفت شمال را به دست آورند و خلاصه همه امتیازاتی را که انگلیسیها در ایران و به ویژه در جنوب داشتند، آنها هم در سراسر ایران؛ به ویژه شمال داشته باشند.^(۷)

انگلیسیها با این نظر روسها مخالفتی نداشتند و بطوری که اسناد وزارت خارجه آمریکا گواهی می‌دهد حاضر بودند شمال را به روسها بدهند و در عوض جنوب و چاههای نفت ایران همچنان در اختیار و تملک آنان باشد.^(۸)

مراحل مختلف سیاست گسترش نفوذ

نقشه دولت شوروی برای سیاست گسترش نفوذ، حفظ موقعیت به دست آمده از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران، تحصیل امتیاز نفت شمال رسوخ، در هیأت حاکمه و مجلس ایران و بالاخره ایجاد منطقه حریم امنیت شوروی در ایران به شرح زیر و در

چهار مقطع پیش‌بینی شده بود.

۱- حمایت از دستجات کمونیستی و کارگری خلق‌الساعه و ازدیاد آن دستجات و استفاده از آنها به مانند اهرم فشار بر دولت ایران^(۹)

۲- اتخاذ روش سرد و منفی در قبال دولت ایران، متهم و محکوم کردن مشی سیاست خارجی دولت به یکطرفه بودن، به رخ کشانیدن نامه دولت ایران در سال ۱۹۱۸ به کنفرانس صلح پاریس مبنی بر درخواست استرداد قسمتهایی از قفقاز و ترکستان به عنوان ایالات متصرفه ایران به وسیله تزارها، نیز مذاکره محرمانه دولت ایران با کمپانی‌های نفتی آمریکا برای اعطای امتیاز نفت شمال در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۲، به عنوان نمونه‌ای از سیاست خصمانه، یکطرفه و متابعت از خواسته‌های دول انگلوساکسون از سوی دولت مرکزی ایران و در نتیجه حقانیت دولت شوروی در عدم اعتماد به این دولت.^(۱۰)

۳- تحصیل امتیاز نفت شمال شامل چاه‌های نفت پیش‌بینی شده در ایالات شمالی ایران، استانهای آذربایجان، گیلان، مازندران، ولایت گرگان و استان خراسان و دایر کردن تأسیسات نفتی در شمال کشور، همانگونه که انگلیسیها در جنوب انجام داده بودند. طبعاً محتاج به اعزام چند صد تن مهندس و کارشناس و استخدام عده زیادی کارگر و استفاده از تکنسین‌های روسی و قفقازی و ایرانی بود و محیط مساعدی برای تداوم نفوذ شوروی در ایران به وجود می‌آورد.

در حقیقت طرح قرارداد کذایی ۱۹۰۷ بدین ترتیب و بدون سر و صدا به مرحله اجرا در می‌آمد.^(۱۱)

آمدن روسهای شاغل در تأسیسات نفتی به عنوان کارشناس به ایران آسان، اما رفتن آنان با کرام‌الکاتبین بود و حتماً در میان آنان مأمورین ورزیده جاسوسی شوروی نیز برزده می‌شدند و به علت فساد هیأت حاکمه ایران، وجود تبعیض‌های اجتماعی فاحش در جامعه آن روز، شرکت به زودی به بزرگترین پایگاه سربازگیری کمونیسم در ایران بدل می‌شد.^(۱۲)

روسیه شوروی در دوران استالین، مخصوصاً پس از پیروزی کشور شوروی در جنگ دوم جهانی، قابل مقایسه با روسیه شوروی در دوران مثلاً خروشچف - یا گورباچف نبود و اهداف آن کشور نظامی - اقتصادی - استراتژیک بود. استالین گسترش حریم نفوذ شوروی را تا آبهای خلیج فارس مسأله‌ای عادی و از حقوق حقه شوروی می‌شمرد. او همچنین تمایلات انزواطلبی قبل از جنگ دولت شوروی و در رأس آن دولت، شخص خود را پس از حادثه بزرگ یورش هیتلریها به شوروی نفی می‌کرد و آن را پوچ و آرمان‌گرایانه می‌دانست.

در حقیقت تمایل استالین به حفظ روابط صلح‌آمیز با آلمان منتهی به حمله آلمان نازی به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ شد. بنابراین استالین داشتن حریم نفوذ در خاک کشورهای همسایه را اصل تخطی‌ناپذیر سیاست شوروی می‌دانست.

نه شاه و نه دولت جرأت و عرضه‌جلوگیری از سیاست شوروی را نداشتند. شاه - چنانکه آینده ثابت کرد، مرد ضعیف‌النفس و ترسوئی بود و حتی در آن جوانی نیز اهل مبارزه نبود و امید و اتکایش به انگلیسیها و آمریکاییها بود.^(۱۳) نخست‌وزیران او به استثنای قوام که مردی کارا و ترس و دسیسه‌گر و سیاست‌باز و به اصطلاح خارجی‌ها «پولیتسین» بود از همان قماش نخست‌وزیران قبل از شهریور، منتها محتاط‌تر و ترسوتر بودند و در حالی که قبلی‌ها فقط از رضاشاه می‌ترسیدند اینها هم از روس و هم از انگلیسی حساب می‌بردند و مایل بودند همه جناح‌ها را هم داشته باشند و بی‌سر و صدا بیایند و بروند و کاری به کسی نداشته باشند و کسی هم کاری به آنان نداشته باشد. چشم شاه از قدرت و جزیره انگلیسیها سخت ترسیده و چون فهمیده بود پدرش را انگلیسیها آورده و برده‌اند سعی داشت موجبات رضایت ایشان را فراهم آورد.^(۱۴)

۴- مرحله چهارم، گسترش نفوذ حزب توده و توسعه تأسیسات شورای متحده مرکزی سندیکاها، کارگران ایران و جمعیت‌های وابسته بدان بود که مترادف بود با از صندوق درآمدن تعدادی از کاندیداهای حزب توده. کاندیداهای حزب توده در دوره چهاردهم افراد تقریباً سرشناسی بودند و کسانی چون ایرج اسکندری و کریم کشاورز و

آرداشس آوانسیان و پروین گنابادی در آنها دیده می شدند؛ اما حزب توده در ماجرای ورود کافتاراذره به ایران قافیه را باخت و سوابق مشعشع چندساله خود پس از شهریور ۱۳۲۰ را به باد داد و بذر انشعاب از حزب از همان تاریخ در سینه افراد جوانتر و احساساتی تر کاشته شد. (۱۵)

با این همه حزب توده در خلال سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ چنان گسترشی در جامعه، و پس از شکست آلمانی ها در استالینگراد، چنان نفوذی در ارتش ایران به دست آورد که می توانست عامل یک دگرگونی وسیع در نظام ایران گردد و تجارب روسها در اروپای شرقی به آنان ثابت کرده بود که نظامهای دیکتاتوری فاقد ریشه و محبوبیت در مردم، در شرایط فشار از سوی روسها مانند جعبه کبریت قابل خرد شدن هستند و به زودی متلاشی و نابود می شوند. (۱۶)

دولت شوروی پس از نومییدی از دریافت امتیازنامه نفت و پس از آنکه «کافتاراذره» تهران را ترک گفت، در صدد برآمد به هر ترتیبی که میسر است ولو به زور مناطقی را که اشغال کرده بود به عنوان «گروبی» همچنان در اختیار داشته باشد. چون با توجه به مفاد پیمان سه جانبه و قراردادی که متفقین با ایران بسته بودند حداکثر ظرف شش ماه پس از خاتمه جنگ، روسها هم مانند انگلیسیها متعهد بودند خاک ایران را تخلیه کنند تصمیم گرفتند در ظرف این شش ماه زمینه های لازم را برای حفظ مناطق نفوذ خود و دستیابی به هدف اصلی یعنی نفت فراهم کنند. (۱۷)

حزب توده نفوذ قابل توجهی در محافل کارگری شمال، اصفهان و حتی مناطق نفت خیز داشت و مازندران، قلمرو مهم فعالیت کارگری آن شهر به شمار می رفت. شهرهای چالوس، شاهی (امروز قائم شهر)، زیراب و بهشهر، کاملاً و در بست در اختیار حزب توده بودند و در کارخانه های این مناطق توده ای ها اکثریت قابل ملاحظه ای تشکیل داده حتی امور شهری را زیر نظر گرفته بودند. (۱۸)

علت موفقیت حزب توده در این مناطق دو عامل عمده بود. ۱- رفتار خشن و غیرانسانی مأمورین املاک و مدیران دولتی کارخانه ها در دوره رضاشاه، قلع و قمع

کارگران، حقوق ناچیز و زندگی پرمشقت در عصر بیست ساله. افسران املاک سلطنتی با پیشه کردن روش تخته شلاق، فحاشی و اهانت و حقیر شمردن کارگران تخم کینه را در دل آنان کاشته و چون بیشتر کارخانه‌های شمال جزو مستغلات سلطنتی بودند واکنش آن کارها در دوران بیست ساله، به صورت موفقیت چشمگیر حزب توده در جذب کارگران، تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاها و ترتیب اعتصابات یا تظاهرات دائم جلوه‌گر شده بود. (۱۹)

علاوه بر آذربایجان و خراسان، مازندران هم یکی دیگر از مناطق مورد نظر شورویها بود. مازندران در حوزه اشغال نظامی ارتش سرخ قرار داشت. اعضای حزب توده به حمایت‌های علنی و غیرعلنی ارتش سرخ و مخصوصاً کمیسرهای سیاسی آن ارتش پشتگرمی داشتند در عین حال عده زیادی از مهاجرین در کارخانه‌ها استخدام شده بودند. (۲۰)

مهاجرین که در سالهای دور زیر عنوان عدم رضایت از زندگی در شوروی و نیز به خاطر اینکه علاقه‌مند نبودند تابعیت ایرانی خود را از دست دهند به ایران مراجعت کرده بودند، اکنون کاسه داغتر از آتش شده در هر واقعه‌ای پای روسها را به میان می‌کشیدند و اظهاراتی مطابق میل افسران قفقازی و ارمنی پادگان شوروی مقیم مازندران و دیگر مناطق شمالی می‌کردند.

رفتار مهاجرین در تمام دوران اشغال ایران و بعد از آن مخصوصاً در طول یک ساله ۱۳۲۵-۱۳۲۴ و پایان موضوع فرقه دمکرات مورد نارضایتی و وحشت مردم شمال ایران بود و بسیاری از شکایات مردم به برخوردهای آنان با افراد عادی و ایجاد مزاحمت برای کسبه و پیشه‌وران و زنان و دختران مردم مربوط می‌شد. (۲۱)

حزب توده دچار دو محظوریت عمده بود. اول اینکه آن حزب بیش از اندازه به **مواخواهی شوروی** شهرت یافته بود و تظاهرات ۵ آبان ۱۳۲۳ زیر چتر حمایت و در سایه سرفیزه سربازان شوروی طبقات روشنفکر و تحصیلکرده را نسبت به آن حزب بدبین کرده بود. دوم اینکه آن حزب به صورت یک حزب علنی و قانونی فعالیت می‌کرد

و پایبندی خود را به قوانین کشور اعلام داشته بود از اینرو روسها برای انجام آزادانه‌تر مقاصد خود در شمال ایران تصمیم گرفتند به دو صورت اقدام کنند.

اول اینکه از کسانی که ظواهر و سوابق توده‌ای نداشتند و به اصطلاح خوشنام و وجیه‌المله بودند استفاده نمایند. به همین منظور به چند تن از بازماندگان جنبش جنگل در گیلان نزدیک شدند و یک روز مطبوعات خبر از تشکیل مجدد حزب جنگل دادند. در حزب جنگل جدید بیشتر کسانی که چپ‌رو بودند حضور داشتند و روابط حسنه‌ای میان این سردمداران و حزب توده ایجاد شد. (۲۲)

در آذربایجان روی عده‌ای از فئودالها و ملاکان و افراد بانفوذ سرمایه‌گذاری کردند و در عین حال عده‌ای از مهاجرین کاملاً مورد اعتماد را هم در کنار آنان گذاردند و بعدها پیشه‌وری را برای اجرای قسمت اصلی و حساس برنامه نامزد کردند. (۲۳)

جناح رادیکال و وابسته حزب توده به ریاست کامبخش که تصادفاً بخش نظامی حزب زیر نظر وی فعالیت می‌کرد برای اجرای منظور مهمتر یعنی برافروختن شعله‌های انقلاب در تهران و خراسان و مازندران و همدان و آذربایجان و کردستان در نظر گرفته شد اما چون بر اثر واقعه‌ای صرفاً تصادفی در کردستان، سازمان مخفی افشاء گردید، قرار شد به صورت نمونه‌ای و موضعی در خراسان و عمدتاً در گرگان با عملیات پارتیزانی یک ناحیه آزاد ایجاد شود و شعله انقلاب از این منطقه به مازندران که کاملاً مستعد بود و گیلان که حزب جنگل در آنجا فعالیت می‌کرد و آذربایجان و کردستان که سازمان ایالتی حزب کومله کردستان در هر دو منطقه قدرت عمل فوق‌العاده‌ای داشت، سرایت کند.

ارتش انگلستان که در شرف خروج از ایران بود، به علت قرارداد همکاریهای دوجانبه انگلستان - عراق، فقط پایگاههای خود را از ایران به عراق منتقل کرده و ناوگان آن کشور در شط‌العرب، اروندرود و خلیج فارس حضور داشتند و یک قوای نظامی قابل توجه در بصره آماده اقدام بود. انگلیسی‌ها در مورد دعاوی روسها بر شمال ایران و مسأله حریم نفوذ و امنیت حرفی نداشتند و گویا در مذاکرات قبلی با روسها همه این

مسایل پیش‌بینی و روی آن توافق شده بود و پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه‌جانبه برای اداره امور ایران هم نمادی از این مذاکرات و توافقات بود. اما انگلیسیها همانگونه که سال بعد در جریان اعتصاب ۲۳ تیر کارگران شرکت نفت نشان دادند زیر بار اعمال نفوذ روسها در جنوب ایران به ویژه خوزستان نمی‌رفتند و در صورت لزوم با به راه انداختن یک نهضت پوشالی خودمختاری خوزستان و وادار کردن مشایخ عرب از جمله شیخ جاسب پسر شیخ خزعل به دادن عرضحال به سازمان ملل متحد بساط یک دولت عربی خلق‌الساعه را در خوزستان علم می‌کردند.

همچنین با نفوذ زیادی که دوایل بزرگ و پرجمعیت قشقایی و بختیاری داشتند از جنوب اصفهان تا فارس و بنادر نیز بساط یک نهضت خودمختاری دیگر، علم می‌شد و در هر حال به حزب توده اجازه تاخت و تاز در جنوب ایران داده نمی‌شد. تمام این برنامه‌ها در سال بعد ۱۳۲۵ که روسها برنامه‌های خود را در شمال ایران به صورت پیروزمندانه به مرحله اجرا درآوردند علنی شد و قیام کمیته سعادت در خوزستان و نهضت خودمختاری فارس و ائتلاف خوانین بختیاری و شورش صمصام بختیاری در بختیاری، واکنش سریع و پرمعنای انگلستان به پیشروی روسها در شمال ایران بود.

طرح عمومی انقلاب

طرح انقلابی که جناح رادیکال حزب توده به رهبری کامبخش و سرهنگ آذر تهیه کرده بود به شرح زیر بود:

- ۱- نقشه دقیق پاسگاهها، پاسدارخانه‌ها، اسلحه‌خانه‌ها، انبارهای مهمات ارتش تهیه شده و طرحهای لازم برای تعرف آن پیش‌بینی می‌شد.
- ۲- عناصر پارتیزان به لباس سربازی ملبس شده و در زمان مورد نظر به هدایت افسران عضو سازمان وارد سربازخانه‌ها می‌شدند و پستها را با غافلگیری یا به نام تعویض پاسدار و یا با زد و خورد خلع سلاح می‌کردند.
- ۳- سربازخانه‌ها محاصره می‌شد و ارتباط آن قطع می‌گردید.

- ۴- کلاتری‌ها و پاسگاه‌های کوچک و سرباز و دژبان، جداگانه تصرف می‌شد.
- ۵- کلیه وسایل مخابراتی مانند تلفن و تلگراف و غیره قطع می‌شد.
- ۶- عملیات در شب آغاز می‌شد و با استفاده از خارج بودن فرماندهان از پادگانها و استراحت افراد به مرحله پیروزی می‌رسید.
- ۷- عده کافی از عناصر پارتیزان به وسیله راه آهن و کامیون وارد شهر می‌شدند.
- ۸- تهران، آذربایجان، کردستان، خراسان، گیلان، گرگان و اصفهان مراکز اصلی فعالیت بود. (۲۴)

۹- روسها از عکس‌العمل انگلیسیها در جنوب مخصوصاً خوزستان واهمه داشتند و به همین علت از کردستان تا خراسان یعنی تقریباً منطقه نفوذ روسیه تزاری برابر قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ «منطقه عملیات» تلقی شده و اصفهان به علت وجود تأسیسات صنعتی و حضور عده زیادی از کارگران و نفوذ حزب توده آخرین پایگاه مرکزی به شمار می‌رفت. روسها می‌دانستند که ایل قشقایی و ایل بختیاری روابط بسیار حسنه و گرمی با مقامات انگلیسی و آمریکایی دارند و اجازه فعالیت به کمونیست‌ها را نخواهند داد.

لشکر هشتم خراسان

در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۲۴، سرهنگ احمد وثوق که از افسران طرف اعتماد شاه بود به فرماندهی لشکر هشتم شرق منصوب شد. نظر به اینکه ارتش شوروی همچنان در چهار استان شمالی کشور حضور داشت، در انتصاب وثوق به فرماندهی لشکر خراسان نظر مقامات نظامی شوروی در تهران استعلام گردید و موافقت آنها جلب شد. سرهنگ وثوق و همسرش به اتفاق سروان یغمایی آجودان جدید لشکر با یک اتومبیل فرسوده کرایسلا عازم مشهد شدند.

در شاهرود که مرز منطقه اشغالی شورویها بود و پادگان کوچکی در آنجا داشتند سرهنگ وثوق ساعتی برای بازرسی انجام تشریفات مجبور به توقف گردید و سپس با

دریافت جواز عبور سفر خود را به مقصد مشهد ادامه داد.

«واحدی که به نام لشگر نامیده می‌شد، پس از گفتگوهای سیاسی، محدود به یک هنگ پیاده (شماره ۲) و یک آتشبار توپخانه ۷۵ کوهستانی بود. ارتش شوروی نیز یک لشگر در مشهد بجا گذاشته بود که کلیه سربازخانه‌ها و اماکن لشگر شرق را اشغال کرده و واحدهای ایرانی اضطراراً در بناهای موقتی ادارهٔ اصلاح نژاد و بخش سیلیمی که بزرگترین اتاقهای آن از ۳×۴ متر بیشتر وسعت نداشت جا داده شده بودند.

برای مقرر فرماندهی و ستاد لشگر چند اتاق در بالاخانهٔ بنایی در خیابان اصلی مشهد اجاره شده بود. چه ابنیهٔ ستاد لشگر و خانه سازمانی فرمانده نیز در اشغال ارتش دوست و متحد [۱] ما قرار داشت. برای سکونت خودمان بالاخره موفق شدیم خانه محقر سه اتاقی در خیابانی که به کوه سنگی منتهی می‌شد اجاره نمائیم. (۲۵)

غلامحسین بقیعی یکی از افسران لشگر خراسان که در حدود سال ۱۳۲۳ پس از

پایان دورهٔ آموزش ستوانی دانشکده افسری، افسر شده و به مشهد منتقل شده بود

درباره وضعیت لشگر خراسان و نحوه پراکندگی دوایر و واحدهای آن می‌نویسد:

«وضع شهر [مشهد] با سه سال قبل [۱۳۲۰] قابل مقایسه نبود... باغ ستاد، باشگاه افسران، ساختمان دژبان، منزل فرماندهٔ لشگر، تمام سربازخانه‌ها و تأسیسات نظامی و قسمتی از بیمارستان شاهرضا... در تصرف کامل روسها بود... در یک سمت سینما فردوسی، بر سر در یکی از عمارتها تابلوهای کمیتهٔ ایالتی حزب تودهٔ ایران و روزنامهٔ راستی نصب بود. در سمت دیگرش تابلوی اتحادیهٔ رنجبران و مقابل آن، در مدخل یک ساختمان دو طبقه تازه تعمیر شده، تابلوی ستاد لشگر ۸ خراسان به چشم می‌خورد. دفاتر و ارکان ستاد در اتاقهای فوقانی مغازه‌ها جای داشت. سررشته‌داری و دارایی لشگر در یک منزل عادی، انبار و کارپردازی در چند دربند دکان کوچهٔ چهارباغ، دژبانی در بنای قدیمی دارالشفاء، باربری [لشگر] در کاروانسرای مجاور گمرک، واحدهای توپخانه و مهندسی در محوطهٔ اصلاح نژاد و هنگ پیاده در خانه‌های روستائی احمدآباد مستقر بود. علاوه بر آنها یک اسواران سوار در بجنورد، یک گردان آموزشی در فریمان و یک تیپ مختلط در تربت‌جام استقرار داشت. (۲۶)

مکان واحدهای مقیم مشهد، هیچ نوع شباهتی به سربازخانه نداشت. همه را در خانه‌های کوچک و منفرد دهقانی جای داده و یکی از مزارع صیفی‌کاری را به میدان مشق تبدیل کرده و اسمش را گذارده بودند پادگان احمدآباد. (۲۷)

انتخاب وثوق به عنوان فرمانده لشگر هشتم، یکی از بدترین انتخابهای شاه و

ستاد ارتش او بود. گرچه وثوق در مدرسه سن سیر فرانسه تحصیل کرده و سوابق نظامی

بیست و چند ساله‌ای داشت و کتابهایی نیز ترجمه کرده بود، اما براساس آنچه که از

دوران بعد زندگی و خدمت نظامی او می‌دانیم و به ویژه محتویات کتابی که نوشته است؛

وثوق مردی بوده سطحی، کم‌اطلاع، بسیار تشریفاتی، خودخواه، افسری کاغذباز و به

شدت بوروکرات و پشت‌میزنشین، به دنبال سرودن اشعار عارفانه و بطورکلی فردی غیرپراگماتیست و افسری راحت‌طلب که نمی‌توانست فضای اطراف خود و احساسات برانگیخته شده افسران جوان لشگر را درک کند. (۲۸)

انتصاب وثوق به عنوان فرمانده لشگر خراسان یکی از کارهای سرلشگر ارفع رئیس ستاد ارتش و در زمره باندبازیهای او بود. (۲۹)

در دوران فرماندهی سرهنگ وثوق بر لشگر هشتم چند واقعه در رابطه با روسها روی داد که جا دارد مورد تعمق قرار گیرد.

نخستین واقعه دیدار غیردوستانه وثوق و کنسول شوروی در مشهد بود که چون وثوق برای کنسولهای روس، انگلیس، افغانستان و هندوستان طبق رسوم اتیکت بین‌المللی کارتی فرستاد، همه کنسولها غیر از کنسول شوروی به بازدید او آمدند اما کنسول شوروی نیامد و از استانداری به وثوق اطلاع دادند که او باید شخصاً به دیدار کنسول می‌رفته است. وثوق بالاخره به دیدار کنسول که از او دعوت به صرف چای کرده بود رفت و در این دیدار که مترجم استانداری حضور داشت، کنسول او و خاوری مترجم را در دو طرف میز کار خود نشاند و بدون مقدمه بنای عتاب و خطاب را گذاشت و گفت: «ما سیدضیایی را به اینجا راه نمی‌دهیم.»

وثوق سعی کرد اتهام انتساب به دارودسته سیدضیاء را از خود دور کند و خود را بی‌طرف نامید ولی کنسول مجدداً به او اخطار کرد که باید رویه موافق دولت شوروی داشته باشد تا مورد حمایت قرار گیرد. (۳۰)

دومین برخورد، درخواست کنسول شوروی از فرمانده لشگر دایر بر دستور خودداری افسران لشگر از حمل اسلحه کمری بود.

سومین برخورد، خودداری مقامات کنسولگری شوروی و افسران پادگان آنها در مشهد از شرکت در رژه سربازان لشگر به مناسبت خاتمه خدمت چهارماهه یکی از واحدهای آموزشی لشگر و اعطای سردوشی و پرچم به هنگ ۲۱ بود که هیچ‌کدام حاضر نشدند و این نشانه این بود که از تظاهرات نظامی لشگر هشتم و تجدید شکل

یافتن آن راضی نیستند. واقعه دیگر هم عبارت از خودداری وثوق و افسران لشگر خراسان از شرکت در جشن سالروز تشکیل ارتش سرخ در مشهد بود.^(۳۱)

در پایان جشن در ساعات نزدیک به نیمه شب عده‌ای از سربازان شوروی شروع به تیراندازی در نزدیک منزل فرمانده لشگر کردند و قصد داشتند وارد خانه شوند که پاسداران از ورود آنان جلوگیری کردند و روز بعد فرمانده پادگان شوروی از این واقعه ابراز تأسف کرد.^(۳۲)

وثوق برای جلب نظر دوستانه روسها سعی کرد تا حدودی رفع سوء تفاهمات موجود را بکند.

در حقیقت او اختیارات بسیار محدودی داشت. حتی برای خروج از مشهد ناچار بود به دژبانی ارتش شوروی در پادگان شوروی مشهد مراجعه کند و یک برگ اجازه خروج با حداکثر دو الی سه نفر همراه از افسر دژبان شوروی دریافت کند.

وثوق در خاطرات خود به فعالیت‌های انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در مشهد که در واقع کانون تبلیغات کمونیستی بود اشاره می‌کند. وقتی وثوق در انتخابات انجمن که سالی یک بار انجام می‌شد به سمت ریاست قسمت ورزشی انجمن برگزیده شد و گزارش انتخاب خود را به وزیر جنگ سپهد امیراحمدی اطلاع داد، از تهران تلگراف توییح آمیزی دریافت داشت که او را از پذیرفتن چنان سمتی در انجمن مزبور که در تهران تحت ریاست مشترک نخست‌وزیر ایران و سفیرکبیر شوروی و در مشهد تحت ریاست استاندار و کنسول شوروی تشکیل شده بود سرزنش کرد.^(۳۳)

وثوق علی‌رغم ادعاهایی که در کتاب خود کرده است از آنچه که در لشگر زیر فرمانش می‌گذشت بی‌خبر ماند و نتوانست در برابر جریان پنهانی کمونیستی که مانند موریانه لشگر را از درون می‌پوسانید، یک جریان متضاد و مخالف به وجود آورد. سرهنگ وثوق تا زمان حدوث واقعه از همه چیز بی‌خبر و ناآگاه ماند و به جز یک مورد^(۳۴ مکرر) علاقه و کنجکاوی‌ای به پروسه‌ای که در حال تکوین بود نشان نداد. او نیز از نسل افسران به شدت مرعوب و مجذوب غرب در نظام پهلوی بود که جهان را در

سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ در غرب، بریتانیا و فرانسه [و احتمالاً آلمان نازی] و پس از شهریور در قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا می‌دید و دل‌بستگی و شیفتگی کورکورانه خود را به جهان باختر پنهان نمی‌کرد.^(۳۴)

شخصیت یک فرمانده نظامی، نقش مهمی در سرنوشت یک یگان دارد. اما وثوق فرمانده کارآمدی برای لشکر خراسان به شمار نمی‌رفت. سرهنگ وثوق صرفاً به دلیل شناختی که شاه و فرماندهان رده اول ارتش از او داشتند و او را افسر مطیع و فرمانبردار و گوش‌به‌فرمانی می‌دانستند برای فرماندهی لشگری اعزام گردید که از مهم‌ترین واحدهای نظامی ایران به شمار می‌آمد و در نقطه‌ای حساس و استراتژیک مستقر شده بود.

احمد وثوق سابقه تدریس در دانشکده افسری و نگارش یا ترجمه کتابهایی مانند: جنگهای دوره دیزکتوار و کنسولا، تاکتیک سال ۲ افسری و سال ۳ ستوانی - جغرافیای نظامی آسیا - جغرافیای نظامی اروپا - دیده‌بانی، اطلاعات تاکتیکی از مسلسل، مسائل فنی و استعمال تاکتیکی از مسلسل سنگین - نظامنامه موقتی مخابرات تلفن - ارتباطات و مخابرات را داشت^(۳۵) اما برای فرماندهی لشکر شرق آن هم در چنان موقعیت مهمی شایستگی نداشت. احتمال دارد وابستگی او به جناح افسران معروف به نهضت ملی یا طرفداران سرلشگر حسن ارفع انگیزه مهم انتصابش به آن مقام مهم نظامی بوده است.

گرچه ارتش سرخ مستقر در استان خراسان دیگر شامل یک لشکر کامل نبود و به دلیل عدم نیاز ستاد ارتش شوروی در ایران، هنگهای لشگری که وارد مشهد شده بود به مناطق دیگر انتقال یافته بود؛ اما کلیه اماکن و پادگانهای لشکر خراسان در مشهد کماکان در اشغال نظامیان شوروی بود.

سربازان لشکر هشتم در بنگاه کشاورزی استان خراسان جای داده شده بودند و آسایشگاههای آنان در سرپوشیده‌هایی مستقر بود که در اصل برای آغل گوسفندان ساخته شده بود.

تنها سد حفاظتی این محوطه سیم خاردار بود که دور تا دور آن کشیده شده بود و به باغ کشاورزی حالت یک دژ نظامی را می داد. (۳۶)

بدین ترتیب آشکار می گردد که لشکر هشتم خراسان در حقیقت آنچنان هم که تصور و تجسم می گردد لشگری واقعی و کامل العیار با همه مشخصه ها و ظواهر یک لشگر که دست کم باید دارای پادگانهایی هم باشد نبوده است.

نوشته ها و کتابهایی که تاکنون بیشتر از سوی بازماندگان شورش نوشته شده و نشر یافته است، از چنین لشگری بی یال و دم و اشکم و پراکنده با جایگاههای دور از هم و بنگاهها و مؤسسات کشاورزی و بالاخانه های واقع در خیابان های مختلف شهر، چنان واحد نظامی بزرگ، منسجم، تجهیز شده و کاملی می سازد که خواننده دیویزیونهای غرق در آهن و پولاد آلمان نازی را در ذهن مجسم می کند. براساس این نوشته ها، این تصور در ذهن ساخته و پرداخته می شود که در سال ۱۳۲۴ لشگری دارای چندین هنگ و گردان و دهها گروهان و صدها خودرو و نفربر و زره پوش و دهها تانک با پادگانهای مستحکم، مواضع استوار، پست های بازرسی و بازبینی و کنترل مدارک، دیده بان، دیده ور، بیسیم و هواپیما در مشهد مستقر بوده است؛ مانند صحنه هایی که در فیلمهای سینمایی ساخته شده براساس حوادث دوران جنگ جهانی دوم از یک لشگر پانزر آلمانی یا در فیلمهای اخیر مربوط به دوران جنگ ویتنام از یک لشگر کامل آمریکایی می بینیم.

در چنین لشگر بزرگ و استوار و مجهز و تا گلو مسلحی، عده ای به قیام برمی خیزند و به مبارزه مسلحانه دست می زنند.

بدون آن که منکر آن شویم که این افسران به دلایل مختلف از جمله واکنش پیشامد ننگین سوم شهریور، فساد گسترده حاکم بر مملکت، فقر و بی چیزی و حشمتناک اکثریت مردم و در مقابل آن ثروت بادآورده گروهی زالوصفت غارتگر، مختلس، محترک و بندوبست چی و ادامه سلطنت گیج و مدهوش گذشته، حق داشتند خشمگین و ناراضی و متنفر از همه چیز باشند؛ نمی توانیم این واقعه را قیام بنامیم. زیرا در واقع قیامی روی

نداد. آن حرکت از هیچ شروع شد و به هیچ خاتمه یافت و حتی اگر به نتیجه می‌رسید برای ایران و ایرانیان که این بار با تجزیه قطعی یکی از سرزمینهای بزرگ و حاصلخیز کشور روبرو می‌شدند نتیجه‌ای به دنبال نداشت.

آن شورش، شورش مسلحانه از پادگان مشهد آغاز شد، چون روسها پیشاپیش از وقوع آن مطلع بودند با بلندنظری و سعه‌صدر اجازه دادند یک جیب و دو کامیون پر از اسلحه از دروازه مشهد خارج شود.

شورشگران در سر راه پاسگاه مراوه - تپه را خلع سلاح کردند. پاسگاهی که فقط یک ستوان سوم و ۱۲۰ سرباز جمعی آن بودند و به هیچ ترفند و مبالغه‌گویی نمی‌توان نام پادگان بر آن نهاد. سپس به گنبد و گرگان رهسپار شدند. مجدداً به گنبد بازگشتند و به خیال اینکه چون سیمهای تلگراف را بریده‌اند و لاستیک خودروهای لشگر را پنچر کرده‌اند، هیچ‌کس خبر ندارد کیستند از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند با نهایت بی‌خردی و بی‌احتیاطی در باغ کشاورزی گنبد ماواء گزیدند و به استراحت پرداختند. سپس سوار اتومبیل‌های خود شدند و عازم عبور از شهر بودند که روبروی در شهربانی با ژاندارمها و پاسبانها روبروی شدند.

ما امروز نمی‌دانیم چه کسی نخستین تیر را شلیک کرد... به احتمال قوی افسران شورشگر...

بعد در طول چندین دقیقه طی یک حادثه عجیب و غیرمنتظره و یک تصادف بیهوده سردسته شورش و تنی چند جان باختند. چند تن مجروح شدند و دیگران پا به فرار گذاردند.

جا دارد با این شناسایی نخستین از لشگر هشتم خراسان، اکنون، به شناخت عناصر سازنده شورش یا قیام، انگیزه‌های آنان، عوامل خارج از خواست و اراده آنان و دیگر عناصر تکوینی پروسه شورش پردازیم و این رویداد مهم تاریخ معاصر ایران را از زیر ابر ابهام بیرون آوریم.

عزیمت سرگرد شفایی به مشهد

از زمانی که سرگرد شفایی از تهران به مشهد انتقال یافته بود، تا اردیبهشت ۱۳۲۴ که سرهنگ احمد وثوق به سمت فرمانده لشکر هشتم وارد آن شهر شد، تحولی چشمگیر در لشکر خراسان به وقوع پیوسته بود.

این تحول عبارت بود از تشکیل یک شاخه پنهانی و موفق سازمان نظامی حزب توده در قلب لشکر هشتم که نزدیک به بیست افسر از افسران لشکر در آن ثبت نام کرده بودند و سرگرد شفایی در تأسیس این شاخه و جذب عده‌ای از افسران بدان نقش مهم و تأثیر به‌سزایی داشت.

فرمانده قبلی لشکر خراسان، شفایی را با خود به مشهد آورده بود. او در این مورد به توصیه سرهنگ اسماعیل ریاحی رئیس کارگزینی ستاد ارتش عمل کرده بود. (۳۷) سرهنگ خداداد از افسران قدیمی ارتش بود که در سال ۱۳۱۰ کتابی زیر عنوان جنگ فرانسه و آلمان (۱۸۷۱ - ۱۸۷۰) ترجمه کرده و آن را در سری نشریات دانشکده افسری به چاپ رسانده بود.

به دلیل اعتمادی که خداداد به شفایی یافته بود، بلافاصله پس از ورود به مشهد وی را به پست مهم رئیس رکن دوم ستاد لشکر گماشت. وظیفه رئیس رکن دوم لشکر جمع‌آوری اطلاعات محرمانه، حفظ و حراست لشکر و مهمات و سلاحها و مبارزه با نفوذ و دسترسی جاسوسان و خرابکاران به اسناد و نقشه‌های محرمانه است.

سازمان نظامی حزب توده که با دستور ربودن اسلحه به جهانگیر فهمی، سروان شفایی را به بازداشت و گرفتاری و بالاخره به مأموریت خراسان کشانیده بود، با شناخت مقام نظامی مهم شفایی، مجدداً در صدد سوءاستفاده از او برآمد.

با آمدن سروان محمدعلی پیرزاده همدوره شفایی در رشته پیاده و انتصاب او به ریاست رکن سوم (تعلیمات) و چندی بعد با انتقال سروان علی‌اکبر اسکندانی همدوره دیگر شفایی در رشته پیاده که با او دوستی و مؤانست داشت سازمان موفق شد هسته

مرکزی جدیدی ایجاد کند.

شفایی به زودی به درجه سرگردی ترفیع یافت اما رفتار سرتیپ رزم آرا با او ملول و آزرده خاطرش کرده بود.

اسکندانی که شرح ماجرا را در تهران و مشهد شنیده بود با یافتن زمینه روحی و فکری مساعد در او شروع به جذب وی کرد و طولی نکشید که چند جزوه چاپی از انتشارات حزب توده را در اختیار او گذاشت. به تدریج او را در جریان فعالیتهای سیاسی محرمانه خود قرار داد و بالاخره شبی در اوج غلیان روحی به او اطلاع داد که وی (اسکندانی) عضو سازمان افسری مخفی حزب توده ایران است و مرامنامه حزب را برای مطالعه در اختیار او گذاشت. بالاخره شفایی هم که دلپری از اوضاع ارتش و کشور داشت عضویت سازمان مخفی را پذیرفت و کارت درخواست عضویت حزب را امضاء کرد. شفایی می نویسد که دامنه تبلیغ را به خانواده خود کشانید و برادرش و شوهرخواهرش را هم به عضویت در حزب تشویق می کرده که برادر او نپذیرفته اما شوهرخواهرش به عضویت حزب درآمده و «جزای آن را هم با گذراندن چند سال زندان کشیده است.»^(۳۸) شفایی درباره این برهه از فعالیتهای سیاسی خود می نویسد:

«اسکندانی که نخستین مبلغ افسران در لشکر ۸ خراسان بود، البته سمت رهبری سازمان را نیز برعهده داشت من بنابه توصیه او پرونده کلیه افسران را به دقت از نظر گذرانیدم تا افسران مناسب و مساعد را به سازمان افسری حزب توده در لشکر خراسان جلب نمائیم. من در مقام رئیس رکن دوم برای هر افسر پرونده جداگانه‌ای ترتیب داده بودم که البته به کلی غیر از پرونده او در رکن یکم کارگزینی بود. طولی نکشید که پیرزاده، نفرشیان، بهرام دانش و حسین فاضلی بر تعداد ما افزوده شدند. خوب به خاطر دارم شبی که نخستین حوزه افسری حزب را در مشهد تشکیل دادیم چه روحیاتی داشتیم. خود را در اوج کامیابی و افتخار می پنداشتیم. از آن به بعد هر یک از ما مأمور تبلیغ یکی دیگر از افسران لشکر که قبلاً صلاحیت او به تصویب رسیده بود، شدیم. هر کس وظیفه معینی داشت و چنین وانمود می شد که گویا مستقلاً کار می کند و با دیگری ارتباط ندارد. این البته شرط لازم برای کار مخفی بود و هست و رفته رفته در نتیجه فعالیتهای مستمر ما افراد حوزه اولیه، تعداد بیشتری از افسران ناراضی جلب شدند که از جمله آنها سرهنگ دوم عابدین نوایی بود. فعالیتهای مخفی ما در مشهد ادامه یافت و بالاخره در یکی از جلسات عمومی یک هیأت اجراییه برای سازمان افسری لشکر خراسان برگزیده شد. این هیأت شامل علی اکبر اسکندانی (صدر)، نفرشیان، پیرزاده، دانش، فاضلی و من بود.»^(۳۸ مکرر)

از آن به بعد هر چه آنان می‌کردند تحت‌الشعاع کارهای حزبیشان بود. از ارتش حقوق می‌گرفتند، رخت افسری می‌پوشیدند و برای حزب توده اطلاعات محرمانه جمع‌آوری می‌کردند و افسران لشگر را به عضویت در حزب فرا می‌خواندند. شفایی می‌نویسد که مورد اعتماد کامل سرهنگ خداداد فرمانده لشگر بوده است. در طول زمان با باقر عاملی و نیری و محمدزاده اعضای هیأت دبیران کمیته ایالتی مشهد نیز آشنا شده و در روزنامه راستی ارگان حزب توده علیه لشگر و فرمانده آن مقاله می‌نوشته است.

اطلاعات ویژه‌ای که در اختیار داشته به او اجازه می‌داده سوءاستفاده‌های فرمانده لشگر را در روزنامه برملا کند و او را به باد انتقاد بگیرد. پس از انتشار روزنامه، مقاله را برای فرمانده لشگر می‌خوانده، برای کشف نویسنده از او بودجه مخفی می‌گرفته تا در میان افسران جاسوس و خبرچین استخدام کند. آنگاه همان پول را در اختیار حزب می‌گذارده است.

گزارشهای جعلی فراوان محض خالی نبودن عریضه تهیه می‌کرد و کلیه افسران مخالف حزب توده را که به دلیل حاضر به همکاری با او و همفکرانش نمی‌شده با تهیه گزارشهای مجعول عناصر مضر و مشکوک (و احتمالاً دزد) قلمداد می‌کرده است. برای آنان از جمله برای سرهنگ یکرنگیان رئیس نظام‌وظیفه پرونده‌سازی می‌کرده و نظر فرمانده لشگر را از او برمی‌گردانده است.^(۳۹)

نوشته‌های شفاهی و افسر همفکر او تفرشیان که هر دو زیر عنوان قیام افسران خراسان در سالهای اخیر به چاپ رسیده است حکایت از آن می‌کند که افسران عضو سازمان مخفی برای پیشبرد اهداف خود و مبارزه با نظام که نفس این مبارزه به خودی خود عیبی نداشته، منتها درآمیختن آن با نقشه‌های ضداستقلال و حاکمیت ایران و کوشش برای تجزیه خاک ایران که مدنظر شورویها بوده، آن را آلوده و مخدوش می‌کرده است؛ به افسران همقطار خود که گناهی نداشته‌اند نیز رحم نمی‌کرده‌اند و آنان را که از دید ایشان مرتجع، کوتاه‌فکر، گاهی متعصب در مذهب [به زعم آقایان قشری] بوده‌اند

دچار مخمصه می‌کرده‌اند. شفایی در مقام رئیس رکن دوم برای هر افسر لشگر پرونده محرمانه‌ای که جدا از پرونده کارگزینی او بوده، تشکیل می‌داده است. در این پرونده شخصیت هر افسر لشگر بررسی می‌شد. براساس اطلاعات به دست آمده از اطرافیان و آشنایان و زیردستان و با استفاده از اطلاعاتی که درجه‌داران رکن ۲ تهیه می‌کردند و به تصور اینکه اطلاعات گردآوری شده در اختیار ارتش قرار می‌گیرد، معلوم می‌شد که فلان افسر کیست؟ چه خصوصیات و علائق و نکات مثبت و ضعف دارد؟ چگونه می‌توان او را جذب کرد و از چه راهی می‌توان داخل شد. در عین حال معلوم می‌گردید از چه خانواده‌ای است، همسرش کیست؟ شغل پدرش چه بوده است؟ مذهبی است یا نه؟ به مسائل سیاسی علاقه دارد یا فردی بی‌علاقه است و به مسائل اطراف خود نمی‌اندیشد. در حقیقت این برگ همان برگ کاراکتریستیک بود.^(۴۰)

افسرانی بودند که احساسات فاشیستی داشتند و پس از سقوط نازیها این احساسات سرکوب شده بود. افسرانی بودند که علاقه به کتاب و مطالعه و بحث داشتند. افسرانی بودند که گوش به فرمان و موقعیت طلب بودند و برای هیچگونه ریسکی آمادگی نداشتند، افسرانی بودند که دین و مذهب وزنه سنگینی در ذهن آنان داشت و افسرانی بودند که به جز عیش و خوشگذرانی و قمار و تفریح به چیز دیگری علاقه نداشتند، عده‌ای هم بر اثر نابسامانی وضع مالی شدیداً بدبین و ناراضی بودند. از میان این افسران با سنخهای فکری گوناگون، شفایی با خیال راحت و سر فرصت و با استفاده از موقعیت خود، افراد مستعد عضویت در حزب را برمی‌گزید و نام آنان را به «اسکندانی» می‌داد.

«اسکندانی» که شخصیتی همه‌جوش با همه طبقات افسران، جاذب و تأثیرگذار داشت؛ بقیه مراحل را راست و ریس می‌کرد.

او در طول کمتر از یکسال توانست بیست افسر و چندین سرباز و درجه‌دار را به حوزه نظامی حزب توده در مشهد جذب کند و به آنان کارت عضویت بدهد. یکی از افسرانی که به سازمان مخفی پیوست، **سرهنگ دوم عابدین (زین العابدین**

نوایی)، از افسران سررشته‌داری لشکر هشتم خراسان بود که به وسیله اسکندانی به سازمان نظامی جلب شد. (۴۱)

سرهنگ نوایی در جریان فرار از پادگان مشهد و خلع سلاح پادگان مراوه تپه از عوامل اصلی بود. پس از اینکه حادثه گنبد به وقوع پیوست مانند دیگر افسران متواری شد و با همکاری حزب توده، پادگان شوروی مقیم شمال کشور آنها را زیر چتر حمایت خود گرفت و در کامیونهای سرپوشیده از طریق بندرانزلی (پهلوی آن زمان) به خارج فرستاد. نوایی نیز مانند دیگر افسران مدتی در قصبه شاه‌اولان واقع در جزیره آبشوران دریای خزر سکونت داشت و تعلیمات لازم را به او می‌دادند.

پس از اینکه تبریز به دست دمکراتها افتاد و حکومت فرقه دمکرات تشکیل شد او نیز به آذربایجان آمد و در ارتش قزلباش مقام ریاست سررشته‌داری ارتش را عهده‌دار شد. وقتی روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ فرا رسید و دمکراتها به شوروی گریختند، نوایی نیز از افسرانی بود که شانس فرار را یافت. در سالهای بعد پس از اینکه مدتی در شوروی زیست به چین رفت و در آنجا در دانشگاه پکن زبان و ادبیات فارسی را تدریس کرد.

در دوران زمامداری بعضی‌ها و در روزگاری که البکر و صدام حسین تا حدودی به شوروی نزدیک شده بودند از چین به شوروی بازگشت و از آنجا به عراق آمد و این پس از زمانی بود که ژنرال پناهیان و دکتر رادمنش و دیگران بغداد را برای فعالیتهای خود انتخاب کرده بودند. (۴۲)

پس از سقوط نظام پهلوی، نوایی به ایران آمد اما به دلیل تجاربی که به دست آورده بود از هرگونه همکاری با حزب توده خودداری کرد و در ایران می‌زیست تا اینکه در حدود دو سال پیش از تاریخ نگارش این کتاب (۱۳۷۰ هـ.ش) به مرض سکتی درگذشت. (۴۳)

عابدین نوایی در خلع سلاح پاسگاه مراوه‌تپه نقش اصلی داشت.

تشکیل سازمان نظامی حزب در فروردین ۱۳۲۴

در روزهای عید نوروز ۱۳۲۴ ضمن دید و بازدید عید در تهران، صحبت‌های عادی افسران در اطراف حزب توده و فعالیتهای کمونیستی و خرابی سازمان ارتش و کشور دور می‌زد. روز سوم فروردین در منزل سروان آگهی، هنگامی که افسران عضو حزب جمع بودند، کامبخش رشته سخن را به دست گرفت و گفت: چون موقع عمل ما نزدیک است و باید دست به کار شویم، لذا بایستی رسماً سازمان ارتشی حزب را تشکیل دهیم و عقیده دارم در همین جلسه انتخابات مسؤولین حزبی را عملی نمائیم.

پس از نیمساعت مشاوره و صحبت‌های ضد و نقیض حضار چون تشتت آراء بین حاضرین وجود داشت، سرهنگ آذر و کامبخش از اتاق خارج شدند و پس از چند دقیقه مراجعت کردند و به حضار گفتند که سرهنگ آذر - سروان روزبه - سروان رحمانی - به عنوان اعضای کمیسیون تشکیلات، سروان آگهی - سروان رصدی اعتماد - سروان قنبر به عنوان اعضای کمیسیون تبلیغات، سروان طفرائی به سمت مسؤول کمیسیون مالی و سروان رزم‌آور به مقام مسؤول حوزه‌های آذربایجان و سرگرد اسکندانی به سمت مسؤول حوزه‌های خراسان تعیین می‌شوند و از امروز آقایان رسماً کارت داشته و می‌توانند در حوزه‌ها شرکت کنند. (۴۴)

اصل مخفی بودن سازمان نظامی

سازمانی که در نوروز سال ۱۳۲۴ به صورت کاملاً جدی و برنامه‌ریزی تشکیل شد زیر نظر و سرپرستی عبدالصمد کامبخش که در دوره چهارم نماینده مجلس شورای ملی بود اداره می‌شد. نام رمزی کامبخش در تشکیلات جاسوسی شوروی، قنبراوف بود.

عبدالصمد کامبخش قبلاً نیز در ارتش به خدمت مشغول بود و اطلاعات قابل توجهی در امور نظامی داشت که البته آنچه که افسران عضو حزب توده به صورت

محرمانه برایش ارسال می‌داشتند در پربار بودن این اطلاعات نقش زیادی داشت. معاونت کمیته نظامی با سرهنگ عبدالرضا آذر بود که از افسران نخبه و تحصیلکرده ارتش بود و گفتیم که در دوران اقامت در فرانسه با فلسفه و مرام مارکسیسم آشنایی یافته بود. آنچه درخور توجه است این است که کمیته نظامی کاملاً مستقل بود و حتی اعضای کمیته اجرائیه مرکزی حزب توده نیز اطلاعی از چگونگی اداره این کمیته و مذاکراتی که در جلسات آن انجام می‌شد نداشتند. (۴۵)

رابط کمیته اجرائیه با سازمان نظامی عبدالصمد کام‌بخش بود که هم عضویت کمیته اجرائیه و هم ریاست کمیته سازمان نظامی افسران را داشت و با هر دو در تماس بود.

اولین برخورد

در اردیبهشت ۱۳۲۴ حزب توده میتینگ بزرگی به مناسبت پیروزی متفقین تربیت داده بود. هنگامی که حزب قصد داشت به راهپیمایی و تظاهرات در شهر اقدام نماید، سروان لشگری فرمانده گردان محافظ شهر در صدد برآمد به وسیله سربازان گردان خود از این کار جلوگیری کند. سروان پزشکیان فرمانده گروهان گردان سروان لشگری از اجرای فرمان سروان لشگری خودداری کرد و نزاعی بین آنان در انظار عمومی در گرفت. مأمورین رکن دو ارفع از این برخورد بیدار شدند و در صدد تجسس در ریشه‌یابی برآمدند. (۴۶)

ماجرای چمدان اسناد

در مردادماه ۱۳۲۴ یک حادثه معمولی پرده از فعالیت‌های سازمان برداشت و فهرست کاملی از نام و نشان حدود یکصد تن از افسران عضو سازمان در اختیار مقامات ارتشی قرار گرفت.

در آن تاریخ در سنندج قرارگاه لشگر کردستان یکی از افسران به اتهام

سوءاستفاده در خرید گوشت برای مصرف پادگان مورد سوءظن و پیگرد قرار گرفت و به دژبان دستور بازرسی خانه افسر مزبور داده شد.

فرمانده لشکر کردستان در این هنگام سرتیپ هوشمند افشار بود.^(۴۷) وقتی مأمورین دژبان وارد خانه شدند در چمدان آن افسر یا افسری که هم‌خانه او بود مدارکی یافتند که مربوط به اختلاس در خرید گوشت نبود بلکه جنبه سیاسی داشت و بیشتر به صورت رمز تهیه شده بود. صاحب چمدان دستگیر شد و اعترافات کرد که براساس آن معلوم شد یک سازمان مخفی در ارتش فعالیت می‌کند. وقتی این مدارک به تهران ارسال شد و در اختیار رکن دوم ارفع قرار گرفت، فهرستی شامل نام یکصد تن از افسران ارتش به دست آمد که همگی اعضای سازمان مخفی در ارتش بودند. براساس اطلاعات به دست آمده، این سازمان قصد داشت به یک انقلاب یا کودتای سرخ دست بزند.^(۴۸)

رکن دوم ارتش در آن دوران هم مانند سال ۱۳۱۹ و ماجرای جهانسوز، به بزرگ کردن هر جریان مخفی موجود در ارتش علاقه داشت و همان‌گونه که تجمع چند افسر و دانشجوی جوان را در سال یاد شده اقدام به کودتا نامید و موجبات اعدام جهانسوز را فراهم آورد، بنابه توصیه ارفع تصمیم گرفت از این مدارک برای منکوب کردن مخالفان ارفع در ارتش منتهای استفاده را بنماید و کلیه افسرانی را که مشکوک به داشتن افکار چپی بودند مورد آزار قرار داده و زندگی آنان را مختل سازد. ارفع معتقد بود که نقشه انقلاب در کار بوده و اگر او نمی‌جنبید توده‌ای‌ها می‌جنبیدند و پیشدستی می‌کردند.

اظهارات کامبخش و اعتصاب اقدسیه

زمان انقلاب نزدیک می‌شد، آلمانی‌ها اسلحه را زمین گذاشته بودند و معلوم بود که ژاپنی‌ها هم به زودی تسلیم خواهند شد. جناح رادیکال حزب توده متوجه شد که دیگر وقت زیادی برای شروع به انقلاب ندارد. بنابراین با شدت و حرارت هر چه تمامتر به تبلیغات خود ادامه دادند.

کامبخش روز موعود یعنی اشغال تهران را به وسیله اعضای حزب توده خیلی